

هو

١٢١

الطيور

رسالة فارسي و رساله عربي

جامع العلوم و المعارف و مجمع الكرامات و المكاشف العالم العالی حضرت

شيخ احمد غزالي طوسي طاب ثراه

به كوشش: دكتور عليمحمد صابري

فهرست

شرح حال مختصر.....	٢
رساله الطيور.....	٤
رسالة الطيور.....	٩

شرح حال مختصر

جامعُ العُلوم و المَعارف و مَجْمَعُ الكَرَامات و المَكاشِف، العالِمُ العالی، حضرت شیخ احمد غزالی. کنیه وی ابوالفتوح و نام شریفش احمد و فرزند محمد بن احمد الطوسی الغزالی (غزال قریه‌ای از قراء طوس است). وی برادر کوچک حجّة الاسلام ابی حامد محمد غزالی مشهور است. جنابش از فقهاء بزرگ و در ابتدای جوانی به نیابت برادرش ابی حامد در مدرسه نظامیه بغداد درس می‌گفت: تا وی را با شیخ ابوبکر نسّاج اتفاق ملاقات افتاد. دل سپرده وی شد و بر دست او توبه و تلقین یافته و تحت تربیت وی به کمال رسید تا به خلیفه الخلفائی و جانشینی مرشد خویش نائل آمد. جنابش را تألیفات و تحقیقات معتبره و رسائل بی‌ظیری است، من جمله: رساله سوانح و لباب الاحیاء و الذخیره فی علم البصیره و غیره.

وی در علوم ظاهری و کمالات باطنی و جمال صوری و سلاست بیان در عصر خود منفرد بود. پس از جناب شیخ ابوبکر نسّاج مدت سی سال اریکه ارشاد به وجود او مزین بوده است و بزرگانی چون شیخ ابوالفضل بغدادی و عین القضاة همدانی و شیخ ابونجیب الدین سهروردی و شیخ احمد بلخی و شمس الاثمه رضی تربیت فرموده و اجازه ارشاد به آنان داده است. جنابش چنانکه گذشت سی سال در مسند ارشاد متمکن بود و در سنه پانصد و هفده خرقة تهی فرمود و امر ارشاد و هدایت خلق را به خلیفه الخلفاء و جانشین خود شیخ ابوالفضل بغدادی واگذار نموده است. مدفن حضرتش در قزوین و زیارتگاه اهل دل می‌باشد.

معاصرین وی از عرفا و مشایخ

- ۱ - شیخ مجدود بن آدم مشهور به حکیم سنائی؛
- ۲ - ابوالقاسم هبة الله بن عبدالوارث الشیرازی؛
- ۳ - احمد بن علی معروف به ابن زهرالصوفی؛
- ۴ - شیخ احمد جامی.

از علماء و فقهاء

- ۱ - ابوحامد محمد حجّة الاسلام برادر وی؛
- ۲ - جارالله زمخشری؛
- ۳ - جمال الدین ابواسحق الشیرازی؛
- ۴ - حسین بن نصر بن محمد بن حسین بن قاسم بن خمیس مشهور به ابن خمیس.

از خلفاء

- ۱- المستظهر بالله
- ۲- المسترشد بالله عباسی
- ۳- المستعلی بالله
- ۴- الأمر باحکام الله فاطمی اسمعیلی.

از سلاطین و امراء

- ۱ - رکن الدین برکیارق بن ملکشاه؛
- ۲ - ابوشجاع محمد بن ملکشاه سلجوقی؛

۳ - مسعودبن ابراهیم غزنوی؛

۴ - ارسلان شاه بن مسعود غزنوی.

شّمه‌ای از فرمایشات وی

در یکی از فصول رساله سوانح می‌فرماید که معشوق در همه حال معشوق است پس استغناء صفت اوست، و عاشق در هر حال عاشق است و افتقار صفت اوست و عاشق را همیشه معشوق دریابد پس افتقار همیشه صفت اوست، و معشوق را هیچ چیز در نمی‌یابد که خود را دارد و لاجرم صفت او استغناء باشد. و نیز در سوانح فرماید: عاشق را در ابتدا بانگ و خروش و زاری‌ها باشد که سوز عشق ولایت تام نگرفته است، چون کار به کمال رسید ولایت بگیرد، حدیث زاری در باقی شود که آلودگی به پالودگی بدل یافته. و نیز گفته است که اگر چه عاشق دوست او را دوست گیرد و دشمن او را دشمن، چون کار به کمال رسید عکس شود از غیرت، دوست او را دشمن گیرد و دشمن او را دوست، بر نامش او را غیرت بود فضلاً منه.

شطری از کرامات وی

روزی یکی از وی حال برادرش حجة الاسلام را پرسید: فرمود: وی در خون است. سائل در طلب حجة الاسلام بیرون آمده، وی را در مسجد یافت. از گفته شیخ احمد در تعجب ماند. قضیه را با حجة الاسلام در میان نهاد که برادرت سراغ شما را در خون داد. حجة الاسلام گفت: شیخ درست گفته که من در مسئله‌ای از مسائل استحاضه فکر می‌کردم و همه وجود من مستغرق خون بود، برادرم به نور ولایت آن را مشاهده نموده است. و هم گویند برادرش حجة

الاسلام غزالی وقتی به طریق عتاب به آن جناب گفت: اصناف عباد از اقصی بلاد برای درک نمازی در خلف دعاگو به این دیار می‌آیند و آن را ذخیره اخروی می‌شمارند، چون است که تو با وجود سمت برادری و قرب جوار، نمازی در پشت سر من نمی‌گزاری، این رفتار از اهل سلوک بعید است، شیخ گفت: اگر شما به امامت جماعت که قیام می‌نمائید در اقامة صلوة بذل جهد کنید، من هرگز روی از متابعت و اقتدا نیچم. آنگاه در خدمت حجة الاسلام به مسجد رفت تا هنگام نماز رسید و حجة الاسلام به امامت جماعت مشغول شد. شیخ نیز اقتدا به وی نمود ولی در بین نماز مسجد را ترک گفته بیرون آمده و با اصحاب خود نماز را اعاده کرد. چون حجة الاسلام از نماز فارغ و از مسجد خارج شد، شیخ را ملاقات کرده عتاب آغازید که چرا نماز را شکستی و از مسجد خارج شدی؟ شیخ گفت: ما به مقتضای شرط خود عمل کردیم، تا حضرت حجة الاسلام در نماز بودند شرایط اقتدا به جای آوردیم وقتی که رفتند آستر خود را آب دهند ما بی‌امام ماندیم و نتوانستیم نماز تمام کنیم! حجة الاسلام را وقت خوشی دست داد و گفت: سبحان الله، خداوند را بندگانمان باشد که جوایس قلوبند، برادرم راست می‌گوید که در اثنای نماز به خاطرم گذشت که امروز آیا استرم را آب داده‌اند. گویند پس از آن حجة الاسلام را رغبت سلوک پیدا شد.

نقل از کتاب رهبران طریقت و عرفان

نگارش حاج میرزا محمدباقر سلطانی گنابادی،

انتشارات حقیقت؛ تهران، چاپ پنجم، ۱۳۸۳.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله الطيور

امام ربّاني، سيد الاولياء، قطب الاصفيا، احمد بن محمد الغزالي - قدس الله روحه العزيز - گفتا: اگرچه مرغان بسيار بودند و خوي و سرشت و آواز ايشان مختلف بود، و هر يك از ايشان را كَشش به آشيانه دگر و منزلگاه ديگر بود، ليكن همگان با يكديگر ياور شدند و اتفاق كردند که: مارالابد پادشاهي بايد که به هر وقت به درگاه وي رويم و حاجت خويش بر وي عرضه داريم. پس اتفاق كردند که هيچکس را کلاه مملکت و تخت پادشاهي زيبنده تر از سيمرغ نيست، و شرايط پادشاهي او را ميسر است. او را به پادشاهي بيابيد نشانند، که اگر مابي مالکي در صحرا زندگاني کنيم، در دام دشمن افتم. «إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا»، و بدان مبتلا شويم. شھري که درو سايه سلطان نبود

ويران شده گير اگرچه ويران نبود

و اگر سايه حشمت ملك بر ما نبود، از دشمن ايمن نباشيم. «إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ» پس خبر پرسيدند و آشيان وي طلب كردند. كساني که به حضرت رسیده بودند ايشان را خبردادند. گفتند که: ملك سيمرغ در جزيره عزت و شهرکبريا و عظمت است. آرزوي حضرت ايشان را، يك اندیشه و يك همت کرد. و طوق شوق برگردن افکندند، و نطاق اشتياق در ميان بستند، و نعلين

^۱ - قرآن ۴۲/۱۵ هرگز تو را (ابليس) بر بندگان (مخلص) من تسلط نخواهد بود.

^۲ - قرآن ۱۹۵/۲ و خود را به مهلكه خطر نيفکنيد.

طلب در پاي کردند، و به يكبار قصد برخاستن کردند تا پيش تخت ملك شوند، و از وي خلعت سعادت يابند، و در مرغزاركرم و روضة رضاي وي چراکنند. و آتش شوق از دل ايشان شعله مي زد و راه را به زبان طلب مي جستند.

گفتم که کجات جويم اي زيبا يار

گفتا که دگر به وصل اميد مدار

ايشان بر سر اين آتش نشست، منادي آواز داد که: خويشتن را در تهلكه ميندازيد. «وَلَا تَلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ». و از آشيانه خويش بيرون، که اگر شما پاي از آستانه به در نهييد، آشيا بلا بر سر شما بگردانند، و پاي شما به کنج رنج فرو شود. و مصلحت کار شما آن است که همه در خانه خويش مقام کنيد. چون اين ندا بشنيدند شوق ايشان زيادت گشت و بي آرام گشتند و گفتند:

بل تا بشود ز بهر جاني جانم

توبه نکنم ز عشق تا توانم

و همگان گفتند: ما را از آن مقصد چاره نيست، تا که هلاك شويم پشت نگردانيم.

چون دوري از آن روي نمي دارد روي

آن به که از آن روي نگرداني روي

به حکم آنکه شفای بیماری ما، جز در خدمت نيست، و آرزومندي ما به شفا جز به طبيعت نيست. و اگر ما بدین سعادت نرسيم، آن بود که بي عقل و مدهوش شويم. فخر و شرف ما در بندگيست. «لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ

عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا الْمَلِكَةَ الْمُقْرَبُونَ^۳».

چون زلف تو يك ساعت آرام مباد

جز در حلقم حلقه تو دام مباد

تا نام و نشان عشق باشد به جهان

جز بنده و عاشق توام نام مباد

پس چون به یکبار به بال همت در پرواز آمدند، منادی آواز داد که: «العافیه فی الزاویه». سلامت را به غنیمت دارید، و پا در بیابان بی پایان منهدمید، که در راه شما دریاها بلای خونخوار است که عمق آن را نهایت نیست، و کوههای بلند است که بلندی آن را غایت نیست. و شهرهای گرمسیر و شهرهای سردسیر. و بسیاری از خلایق بدین سبب پشت بدین خدمت کرده‌اند، و از خطر راه ترسیده اند که: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ^۴». بر قوت خویش اعتماد مکنید و بدانید که: هیچ زبانی بیش از فرمان بردن دشمن نیست، و روا بود که تقدیر مرگ راه شما بزند و شما به مقصود نرسیده، و از کوی دوست هیچ نادیده. چون این ندا بشنیدند، که: «الْأَنَسُ حَرِيصٌ عَلَيَّ مَا مَنَعُ»، حرص ایشان زیادت شد و به یکبار بیقرار شدند و به صفت اضطراب گشتند و گفتند:

ما خیمه عاشقی بر افلاک زدیم

پس آتشی نیستی در املاک زدیم

در عشق دلی بود سرآمد ما را

در بتکده‌ها شدیم و در تاک زدیم

پس هر یک از ایشان بر بادگیر همت نشستند، و لگامی از عشق برکام وی کردند، و وی را فرهیخته شوق کردند و پای در راه نهادند و هوش و قرار و آرام از خود می بردند و می گفتند.

هر دل شده‌ای بهوش نتوان بودن

بی ناله و بی خروش نتوان بودن

در محنت بی دلی و با درد فراق

زین بیش همی خموش نتوان بودن

پس پای در بادیه اختیار نهادند که تا به کنار دریای اضطراب رسیدند. بعضی در دریا غرق شدند، و هر کس که در شهرهای گرمسیر خورده بود، چون به شهرهای سردسیر رسیدند هلاک شدند. پس چون به وادی کبریا رسیدند، باد تقدیر برخاست و صاعقه عظیم تمتن ایستاد و خلقی از ایشان هلاک شدند. پس گروهی اندک بماندند که: «و قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ^۵» و به جزیره ملک آمدند و به درگاه عزت او نزول کردند و کسی را فرستادند تا ملک از ایشان خبر دادند. و ملک بر تخت عزت بود در حصار کبریا و عظمت. پس ملک سیمرخ فرمود تا از ایشان پرسیدند که: به چه مقصود آمده‌اند؟ گفتند: آمدیم تا تو ملک باشی که: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ^۶». ملک سیمرخ گفت: ایشان را بگوئید که ما پادشاهیم اگر شما گوئید و اگر نه - و اگر گواهی دهید و اگر نه، ما را به خدمت و طاعت شما حاجت نیست بازگردید. پس همگان نومید شدند و خجل گشتند و متحیر و سرگردان اندوهگین شدند. نه روی مقام دیدند و نه روی بازگشتن، و

^۵ - قرآن ۱۳/۳۴ هر چند عدۀ قلیلی از بندگان ما شکر گزارند.

^۳ - قرآن ۱۷۱/۴ هرگز مسیح از اینکه بنده خداست استنکاف ندارد و فرشتگان مقرب هم [به بندگی خدا] معترفند.

^۴ - قرآن ۷۲/۳۳ ما به آسمانها و زمین و کوهها امانت الهی را عرضه کردیم همه از تحمل آن امتناع کرده تا انسان (ناتوان) آنها را بپذیرد.

رنج از دل ایشان موج می‌زد. گفتند: کارزار است اکنون.

این بار دلم ز عاشقی جان نبرد

اینست سزای آنکه فرمان نبرد

اندر بُنه دارم از غم اکنون باری

دردی که به هیچ روی درمان نبرد

پس همگان در این مقام عاجزگشتند و گفتند: بازگشتن با نومیدي کار نامردان بود، و بازگشتن نیز با چندین ضعف و بیماری که به سبب این راه دراز بر ما مستولی گشته است ممکن نباشد، که يك بار دیگر پیغام فرستیم تا باشد که ما را به حضرت خویش راه دهد. پیغام دادند و گفتند که اگرچه تو از خدمت ما بی نیازی، ما از خدمت و دولت و مملکت تو بی نیاز نیستیم، و این درگاه نیازمندان است، ما را به حضرت خود راه ده.

در عشق تو دل خود به وفا می‌آریم

بد عهده را به زیر پا می‌آریم

گر تو نکني هیچ خداوندي خویش

ما بندگی خوش به جا می‌آریم

ما مهمان کرم توایم، به نظر لطف تو خرسندیم. پیغام ملک باز آمد که: برخیزید و با کلبه احزان خود شوید که این حضرت کبریا و بزرگی است، چشم شما طاقت تجلی این حضرت را ندارد، چنانکه چشم خفاش را طاقت دیدن خورشید نباشد، شما را طاقت حضرت ما نباشد. «فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكَّآ وَ خَرَّ مُوسَى صَعِقًا»^۱. کار این بار افتاده است. و به يك بار نومیديگشتند و مدهوش

شدند و كأس یأس نوش کردند و لباس افلاس در پوشیدند و همه دل به قضای آسمانی بنهادند و جان برکف دست نهادند که: «لاراحه کالموت»^۷.

هر شب که ز اندوه تو سرباز زخم

لختی دگر از امید بر باد دهم

ای کاش بسوزمی چو پروانه شمع

کآخر چو بسوختم ز خود با زر هم

پس چون نومیدي ایشان محقق شد، منادی آوا داد که: نومیدي مشوید «لَا يَأْسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ»^۸. اگر کمال استغنائی ما و نهایت عزّ ما موجب ردّ است، کمال کرم ما موجب قبول است و نزدیک گردانیدن و چون شما قدر بی قدری خویش بدانستید و از درگاه ما عاجزگشتید و نومیدي شدید، لایق به کرم ما آن است که شما را به سرای کرم و آشیانه نعم فرو آوریم که بدین درگاه، نیازمندان و محتاجان و مسکینان و درویشان رسند، و منزل درویشان است و جایگاه نیازمندان و قرارگاه بی کسان. و برای این بود که صاحب شرح اعظم علیه السلام فرمود: «اللَّهُمَّ أَحِينِي مَسْكِينًا وَ أَمْتِنِي مَسْكِينًا وَ أَحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ الْمَسَاكِينِ»^۹. و هر که به حقیقت نیازمند و مسکین است، ملک سیمرغ را ندیم و جلیس و قرین است.

پس همگان با قرار و سکون آمدند، و در ریاض نزهت فرود آمدند، و لباس شادی پوشیدند و در خدمت ملک ایستادند و پیش تخت وی صف زدند. پس چون حال ایشان قرار آمد و به نظام شد و به پادشاه مقرب گشتند، از یاران و

^۷- آسایشی مثل موت نیست.

^۸- از رحمت خدا نا امید نمی گردند الا گروه کافران. قرآن ۸۷/۱۲.

^۹- خدایا مرا با بیچارگان زنده گردان و با بیچارگان بمیران و در زمره مسکین محشور گردان.

^۱- پس وقتی رب او به کوه تجلی کرد موسی را صاعقه‌ای گرفت و مدهوش افتاد. قرآن

حال او پرسیدند. گفتند: این جماعت که در بادیه هلاک شدند حال به چه رسید که آرزومند دیدار ایشانیم و غمخوار ایشان؟

از بس که برآورد غمت آه از من

ترسم که شود به کام بدخواه از من

دردا که ز درد هجرت ای جان جهان

خون شد دلم و دلت نه آگاه از من

و آن جماعت دیگرکه موج دریا ایشان را هلاک کرد و تمساح تقدیر ایشان را فرو برد، کجایند تا این قربت و نزدیکی ما بینند و بدانند که چه منصب یافتیم و به کدام درجه رسیدیم.

در کف سر زلف یار می باید نیست

بر لب می خوشگوار میباید نیست

چون دامن وصل تو به دست آوردیم

زور و زر و روزگار می باید نیست

گفتند: ایشان در حضرت ملک‌اند، «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر»^{۱۰}. و زندگی به حقیقت یافته‌اند. و لا تَقُولُوا لِمَنْ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْواتاً بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ^{۱۱}. «و مَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهاجِراً إِلَى اللَّهِ وَ رَسولِهِ ثُمَّ يَدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ اجْرُهُ عَلَى اللَّهِ^{۱۲}». چنانکه کند لطف ما، شما بدینجا کشید که پای در

^{۱۰} - قرآن ۵۵/۵۴ در منزلگاه صدق نزد خداوند مقتدر قرار دارند.

^{۱۱} - قرآن ۱۶۹/۳ مگوئید که آنها که در راه خدا شهید شده‌اند، مرده‌اند بلکه نزد خدا روزی خواهند خورد.

^{۱۲} - قرآن ۹۹/۴ هرگاه کسی از خانه خود برای خدا و رسولش هجرت کرده و بیرون آید و در راه مرگ را درک کند اجر و ثواب چنین کسی با خداست

بادیه طلب نهادید و یاسمین طلب بوئیدید، دست لطف ما ایشان را برداشت و به حضرت نزدیک گردانید. ایشان در حضرت قدوس و پرده جبروت‌اند.

اندر ره عاشقی کم و بیشی نیست

با هیچکسی زمانه را خویشی نیست

افکنده عشق را ملامت چه کنی

کین کار به خواجگی و درویشی نیست

گفتند: ما را آرزوی دیدار ایشان است، به کدام طریق بدیشان رسیم؟ گفتند: شما هنوز دربند بشریت و قید اجل و هراسان از کارید ایشان را نتوانید دید. چون از این خدمت فارغ شوید و از آشیانه قالب بپرید، آنکه یکدیگر را ببینید و به زیارت یکدیگر شوید که: «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا ماتُوا انْتَبَهُوا». اما تا مادام که شما در قفس قالب باشید و رسن تکالیف بر پای شما، بدیشان نرسید.

چون رویم زرد دید آن سبز نگار

گفتا که به وصل امید مدار

زیرا که تو ضد ما شدی از دیدار

تو رنگ خزان داری و ما رنگ بهار

گفتند: که حال این جماعتی که به حکم ناکسی و بدبختی و عجز از این خدمت باز ایستادند چگونه است؟ گفتند که: هیئات! که این نه بحکم عجز ایشان بود، بلکه به حکم نادوستی ما بود. اگر ارادت ما بودی، اسباب آمدن ایشان ساخته شدی. «وَلَوْ ارَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ^{۱۳}». اگر ما خواست می، ایشان را به خود نزدیک گردانید می، لکن

^{۱۳} - قرآن ۴۷/۹ اگر آنها قصد جهاد داشتند، درست مهیا می شدند لیکن خداوند کراهت داشت از اینکه آنها را [برای جهاد] برانگیزاند پس آنها را باز داشت.

نخواستیم ایشان را، برانندیم. و همانا که شما گمان برید که به خود آمدید و آرزومندی شما از ذات شما برخاست - نه، لکن ما شما را آرزومند گردانیدیم، و بی آرام کردیم، و به نزدیک خویش آوردیم، که: «و حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ»^{۱۴}. چون این ندا بشنیدند، کمال عنایت دیدند و به غایت هدایت رسیدند و به لطف و کرم پادشاه استوارگشتند و ارباب دین که: «وَلَعَلَّ مَنْ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ»^{۱۵}.

فصل

این سخن که: «ما به حضرت ملک آمدیم». از کسانی درست باشد که ابتدا بدین حضرت آیند. اما آن کس که از آشیانه ملک پریده باشد و به ندای ملک باز آنجا می آید که: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً»^{۱۶}. نگویند که چرا آمدید؟ بازگردید. لکن گویند چرا شما را خواندند؟ ملک چرا شما را برداشتند و بیاوردند؟ و این بلاد بلاد قربت و دارالملک کبریا و عظمت است. جواب بر وفق سوال، و سوال بر قدر جذبات ملک. «جَذَبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الْحَقِّ تُؤَازِرِي عَمَلَ الثَّقَلَيْنِ».

فصل

هرکه را حوصله فهم این سخنها و نکتهها نباشد، گو عهد تازه کن و به طور مرغان آبی و بر آشیان مرغان مقام کن و آسایش روحیان طلب کن تا سلیمان صفت گردی. زبان مرغان بیاموزی که: «عَلَّمَنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ»^{۱۷} که «زبان مرغان، مرغان

دانند». و تازه کردن عهد، به تازه کردن باطن است از جمله آلودگی و خباثت. و طهارت ظاهر از جمله نجاسات و احداث. پس از آن ملازم اوقات نماز باش، و زبان را جز به ذکر حق مگردان، که خلق یا در خواب غفلت اند یا بیدار ذکراند و برکشیده حق اند که: «فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ»^{۱۸}. و اگر در خواب غفلت اند، رانده حق اند که: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»^{۱۹} «آنفسهم». هرکه بیدار ذکرگشت قرین سلطان شد^{۲۰} که «وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُفِيضٌ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ»^{۲۱}. و آدمی در هیچ حالت ازین دو معنی خالی نیست، و آن اثر بر وی ظاهر میشود. گاهی این صفت در حق وی درست میشود که: «يَعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ»^{۲۲} - و گاه این صفت که: «سِيمَاهُمْ فِي وَجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ»^{۲۳}. حق تعالی توفیق کرامت کند، و بر راه راست و حقیقت کار هدایت دهد. «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»^{۲۴}. تَمَّتِ الرِّسَالَةُ بِعَوْنِ اللَّهِ وَتَوْفِيقِهِ.

^{۱۸} - قرآن ۱۵۲/۲ مرا یاد کنید تا شما را یاد کنم

^{۱۹} - هرکه یاد من کند هم نشین من است.

^{۲۰} - «أَنَا جَلِيسٌ مِّنْ ذِكْرَتِي».

^{۲۱} - قرآن ۳۶/۴۳ هرکه از یاد خدا اعراض کند شیطان را بر انگیزیم تا هم نشین وی گردد.

^{۲۲} - قرآن ۴۱/۵۵ مجرمین به صورت شناخته می شوند.

^{۲۳} - قرآن ۲۹/۴۸ بر سیمای آنها از اثر سجده نشانه های [نورانیّت] پدیدار است.

^{۲۴} - قرآن ۸۹/۲۶ روزی که مال و فرزندان هیچ يك سودی به حال انسان نمی کنند مگر آن کس که با دل پاک به درگاه خدا روی آورد.

^{۱۴} - قرآن ۷۰/۱۷ و آنها را بر خشکی و دریا [مسخر] و سوار کردیم

^{۱۵} - قرآن ۸۸/۳۸ شما منکران بعد از مرگ [بخوبی] آگاه می شوید.

^{۱۶} - قرآن ۲۷/۸۹ ای صاحبان نفس مطمئنه برگردید به سوی ربّان خشنود و راضی.

^{۱۷} - قرآن ۱۶/۲۷ به ما زبان پرندگان آموختند.

رسالة الطيور

اجتمعت أصناف الطيور علي اختلاف أنواعها و تباين طباعها. وزعمت أنه لا بد لها من ملك. واتفقوا أنه لا يصلح لهذا الشأن إلا العناء وقد وجدوا الخبر عن استيطانها في مواطن العز و تفررها في بعض الجزائر. فجمعتهم داعية الشوق و هممة الطلب. فصموا العزم علي النهوض إليها و لا سِظلّال بظلها و المشول بفنائها الاستعباد بخدمتها. فتناشدوا فقالوا:

قوموا إلي الدار من ليلي نحيها

نعم و نسألهم عن بعض أهليها

و إذا الا شواق الكامنه قد برزت من كمين القلوب، و زعمت بلسان الطلب:

بأي نواحي الأرض أبغي وصالكم

و أنتم ملوك ما لمقصدكم نحو

و إذا هم بمنادي الغيب يُنادي من وراء الحُجب: «ولا تلقوا بأيديكم إلي التهلكه». لازموا أماكنكم، و لا تفرقوا مساكينكم، فإنكم إن فارقتم أوطانكم ضاعفتم أشجانكم، فدوونكم و التعرض للبلاء، و التحلل بالفناء.

إن السلامة من سعي و جاريتها

أن لا تحل علي حال بواديا

فلما سمعوا نداء التعداد من جناب الجبروت، ما ازدادوا إلا شوقاً و قلباً، و تحيراً و أرقاً، و قالوا من عند آخرهم:

ولو داواك كل طيب إنس

بغير كلام ليلي، ما شفاكا

و زعموا:

إن المحب الذي لا شيء يقنعه

أو يستفرو من يهوي به الدار

ثم نادي لهم الحنين، و دب فيهم الجنون، فلم يتلعثوا في الطلب اهتزازاً منهم إلي بلوغ الأرب. فقيل لهم: بين أيديكم المهامه القيح، و الجبال الشاهقه، و البحار المغرقه، و أماكن القر، و مساكن الحر، فيوشك أن تعجزوا دون بلوغ الأمنيه، فتخترمكم المنيه، فالاحري بكم مساكنه أو كارالوطار، قبل أن يستدرجكم الطمع. و إذا هم لا يصغون إلي هذا القول و لا يباليون، بل رحلوا و هم يقولون:

فريد عن الخلان في كل بلده

إذا عظم المطلوب قل المساعد

فأمطي كل منهم مطية الهمة، قد ألجمها بلجام الشوق، و قومها بقوام العشق، و هو يقول:

أنظر إلي ناقتي في ساحه الوادي

شديدة بالسري من تحت ميا

إذا اشتكت من كلال البين أو عدها

روح القدم فتحيا عند ميعاد

لها بوجهك نور تستضيء به

و في نوالك من أعقابها حادي

فرحلوا من محجبه الاختيار، فاستدرجتهم بحد الا ضطرار. فهلك من كان من بلاد البحر في بلاد البرد، و مات من كان من بلاد البرد في بلاد الحر. و تصرفت فيهم الصواعق، و تحكمت عليهم العواصف. حتي خلصت منهم شر ذمه قليله إلي جزيره الملك. و نزلوا بفنائها، و استظلوا بجنابه، و التمسوا من يخبر عنهم

الملك - وهو في أمان حصن من حمي عزه. فأخبر بهم. فتقدم إلي بعض سكان الحضره أن يسألهم: ما الذي حملهم علي الحضور؟ فقالوا: حضرنا ليكون ملكنا. فقيل لهم: أتعبتم أنفسكم. فنحن الملك، شئتم أو أبيتم، جئتم أو ذهبتم، لا حاجة بنا إليكم.

فلما أحسوا بالاستغناء والتعذر، أيسوا وخجلوا. وخابت ظنونهم، فتعطلوا. فلما شملتهم الحيره، وبهرتهم العزه، قالوا لاسبيل إلي الرجوع. فقد تحاذلت القوي، وأضعفنا الجوي، فليتنا تركنا في هذه الجزيره لنموت عن آخرنا. وأنشأوا يقولون هذه الآيات:

أَسْكَانَ رَامِهِ هَلْ مِنْ قَرِيٍّ

فَقَدْ دَفَعَ اللَّيْلُ ضَيْفًا قُنُوعًا

كَفَاهُ مِنَ الزَّادِ أَنْ تَمَهَّدُوا

لَهُ نَظْرًا وَكَلَامًا وَسِيْعًا

هذا وقد شملهم الداء، وأشرفوا علي الفناء، ولجأوا إلي الدعاء:

ثَمَلٌ تُشَاوِي بِكَاسِ الْغَرَامِ

فَكُلُّ غَدَا لِأَخِيهِ رَضِيْعًا

فلما عمهم اليأس، وضاق بهم الانفاس، تداركتهم انفاس الينا، وقيل لهم: هيهات! فلا سبيل إلي اليأس - «لا ييأس من روح الله إلا القوم الكافرون». فإن كان كمال الغني يوجب التعزز والرد، فجمال الكرم أوجب السماحة والقبول. فبعد أن عرفتم مقداركم في العجز عن معرفه قدرنا، فحقيق بنا إيواؤكم فهو دار الكرم ومنزل النعم، فإنه يطلب المساكين الذين رحلوا عن مساكنه الحسينان. ولولا لما قال سيد كل وسابقهم: «أحيني مسكيناً وأمتني مسكيناً». ومن استشعر عدم استحقاقه، فحقيق بالملك العنقاء أن يتخذة قريناً.

فلما استأنسوا بعد ان استأسوا، وانتعشوا بعد أن تعسوا، وثقوا بفيض الكرم، وطمأنوا إلي دور النعم سألوا عن رفقائهم، فقالوا: ما الخبر عن أقوام قطعت بهم المهامه والاً وديه، أمطلول دماؤهم أم لهم ديه؟

فقيل: هيهات! هيهات! «و من يخرج من بيته مهاجراً إلي الله ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع أجره علي الله». اجتبتهم أيادي الاجتباء، بعد أن أبادتهم سطوة الابلتلاء. «ولا تقولوا لمن يقتل في سبيل الله أمواتاً بل أحياء».

قالوا: فالذين غرقوا في لجج البحار، ولم يصلوا إلي الدار، ولا إلي الديار، بل التقتهم لهوات التيار.

قيل: هيهات! «ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتاً بل أحياء». فالذي جاء بكم وأمتهم أحياءهم، والذي وكل بكم داعية الشوق حتي استقلت الفناء والهلاك في أريجيه الطلب، دعاهم وحملهم، وأدناهم وقربهم، فهم في حجب العزه وأستار القدره. «في مقعد صدق عند ملك مقتدر».

قالوا: فهل لنا إلي مشاهدتهم سبيل؟

قيل: لا. فإنكم في حجاب العزه وأستار البشريه، وأسراً لجل وقيد فإذا قضيت أوطاركم، وفارقت أوكاركم، فعند ذلك تراورتم وتلاقيتم.

قالوا: والذين قعد بهم اللؤم والعجز فلم يخرجوا؟

قيل: هيهات! «ولو أرادوا الخروج لأعدوا له عدده، ولكن كرهه الله انبعائهم فنبطهم». ولو أردناهم لدعوناهم، ولكن كرهناهم فطردناهم. أنتم بأنفسكم جئتم أم نحن دعوناكم؟ أنتم اشتقتم أم نحن شوقناكم؟ نحن ألقناكم فحملناكم. «و حملناهم في البر والبحر».

فلما سمعوا ذلك، واستأنسوا بكمال العنايه وضمان الكفايه، كمل اهتزازهم، ونام وثوقهم، فطمأنوا وسكنوا. واستقبلوا حقائق اليقين بدقائق التمكين، و

فَارْقُوا بَدْوَامَ الطَّمَانِينِ إِمكَانَ التَّلْوِينِ، «وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ».

فصل

أَتْرِي هَلْ كَانَ بَيْنَ الرَّاجِعِ إِلَى تِلْكَ الْجَزِيرَةِ وَبَيْنَ الْمُتَدِيِّ مِنْ فَرْقٍ؟ انَّمَا قَالَ: «جِئْنَا مَلِكَنَا». مَنْ كَانَ مُبْتَدِئًا. أَمَا مَنْ كَانَ رَاجِعًا إِلَى عَيْشِهِ الْإِصْلِيِّ: «يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي». فَارْجِعِي بِسَمَاعِ النَّدَاءِ، كَيْفَ يُقَالُ لَهُ: لِمَ جِئْتِ؟ فَيَقُولُ: لِمَ دَعَيْتِ؟ لِأَبْلِ فَيَقُولُ: لِمَ حَمَلْتِ إِلَيَّ تِلْكَ الْبِلَادَ وَهِيَ بِلَادُ الْقَرَبَةِ؟ وَالْجَوَابُ عَلَيَّ قَدْرَ السُّؤَالِ، وَالسُّؤَالُ عَلَيَّ قَدْرَ التَّفَقُّهِ، وَالْهَمُومُ بِقَدْرِ الْهَمِّ.

فصل

مَنْ يَرْتَاغُ لِمِثْلِ هَذِهِ النُّكْتِ فَلْيُجِدِّدِ الْعَهْدَ بِطُورِ الطَّيْرِ وَأَرِيحِيهِ الرُّوحَانِيَّةَ. فَكَلَامُ الطَّيْرِ لَا يَفْهَمُهُ إِلَّا مَنْ هُوَ مِنَ الطَّيْرِ. وَتَجْدِيدُ الْعَهْدِ بِمَلَازِمِهِ الْوُضُوءِ، وَرِاقِبَةُ أَوْقَاتِ الصَّلَاةِ، وَخَلْوَةُ سَاعَةِ الذِّكْرِ، فَهُوَ تَجْدِيدُ الْعَهْدِ الْحُلُوِّ فِي غَفْلَةٍ. لِأَبْدٍ مِنْ أَحَدِ الطَّرِيقَيْنِ: «فَاذْكُرُونِي أَذْكَرُكُمْ». أَوْ: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ». فَمَنْ سَلَكَ سَبِيلَ الذِّكْرِ: «أَنَا جَلِيسٌ مَنْ ذَكَرَنِي». وَ مَنْ سَلَكَ سَبِيلَ النِّسْيَانِ: «وَمَنْ يَعِشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَانِ نُقِصَ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ».

وَابْنُ آدَمَ فِي كُلِّ نَفْسٍ مُصَحَّحٍ أَحَدُ هَاتَيْنِ النَّسْبَتَيْنِ، وَلَا بَدَّ يَتَلَوُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحَدُ السِّيَمَائَيْنِ: أَمَا «يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيْمَاهُمْ». أَوْ: «سِيْمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ».

أَنْقَذَكَ اللَّهُ بِالتَّوْفِيقِ، وَهَذَاكَ إِلَيَّ التَّحْقِيقِ، وَطَوِي لَكَ الطَّرِيقَ، إِنَّهُ بِذَلِكَ حَقِيقٌ. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيَّ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَيَّ آلِهِ أَجْمَعِينَ.